

The Superior Dignity of the United Nations Charter and National or Regional Judicial Review of the Security Council; Dream or Reality?

(Type of Paper: Research Article)

Masoud Sabour¹, Seyed Ghasem Zamani^{2*}, Masoud Raei³

Abstract

According to Article 103 of the UN Charter, obligations arising from the UN Charter has priority over other obligations of the members of the United Nations. There is much evidence in practice of governments, international instruments, and judicial decisions in the post-Cold War which indicate the obligations arising from binding decisions of the UN Security Council are within the scope of the UN Charter obligations. So, in the event of any conflict between these obligations and any international agreement priority is given to Article 103 of the UN Charter. However, it seems for solving the said conflict in such cases, the national courts and European Court of Justice have been based on different approaches and consequently, they have adopted three judicial approaches as following: "conformity", "separation" and "harmonization". The variety and diversity of the mentioned approaches will affect not only the rights of individuals, but also the coherence of international law.

Keywords

Conflict of Obligations, Hierarchy, Security Council, Article 103 of UN Charter, National Courts, Regional Courts, Judicial Review.

-
1. Ph.D. in International Law, Department of Law, Faculty of Law, Theology and Islamic Studies, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.
Email: masoud.sabour@gmail.com
 2. Associate Prof., Faculty of Law and Political Science, University of Allameh Tabataba'i, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: drghzamani@gmail.com
 3. Associate Prof., Department of Law, Faculty of Law, Theology and Islamic Studies, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: masoudraei@yahoo.com
- Received: September 26, 2016 - Accepted: December 31, 2018



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

منزلت برتر منشور ملل متحد و نظارت قضایی ملی و منطقه‌ای بر شورای امنیت؛ رؤیا یا واقعیت؟

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

مسعود صبور^۱، سیدقاسم زمانی^{۲*}، مسعود راعی^۳

چکیده

بهموجب ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد، تعهدات ناشی از منشور بر سایر تعهدات اعضای ملل متحد اولویت دارد. قرائن بسیار به‌ویژه عملکرد دولت‌ها، اسناد بین‌المللی، آرای قضایی و تحولات پس از جنگ سرد، حاکی از آن است که تعهدات ناشی از تصمیمات الزام‌آور شورای امنیت، در حوزه شمول تعهدات منشور قرار داشته، از این‌رو در صورت تعارض میان تعهدات ناشی از این تصمیمات با دیگر موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، حقوق ملل متحد اولویت را به تعهدات ناشی از تصمیمات شورای امنیت داده است. با وجود این در صورت بروز تعارض میان تعهدات ناشی از ماده ۱۰۳ منشور و حقوق بنیادین اتحادیه اروپا، به نظر می‌رسد نهادهای قضایی ملی و منطقه‌ای اروپایی در جهت حل این تعارض، سه نوع برداشت تفسیری کلی داشته و به‌تبع آن نیز، سه رویکرد قضایی «پیروی»، «جدایی» و «همسویی» را اتخاذ کرده‌اند. نوسان و تنوع در رویکردهای سه‌گانه بالا، نه‌تنها بر حقوق افراد مربوط، بلکه بر انسجام حقوق بین‌الملل نیز تأثیر می‌گذارد.

کلیدواژگان

تعارض تعهدات، سلسله‌مراتب، شورای امنیت، ماده ۱۰۳ منشور، محاکم ملی، محاکم منطقه‌ای، نظارت قضایی.

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
Email: masoud.sabour@gmail.com
۲. گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران؛ استاد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: drghzamani@gmail.com
۳. دانشیار گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
Email: masoudraei@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰

مقدمه

یکی از مسائل اساسی در خصوص منشور ملل متحد این است که چه رابطه‌ای بین تعهدات دولتها و سایر تعهدات آنها به‌ویژه تعهدات قراردادی آنها وجود دارد.

ماده ۱۰۳ منشور سازمان ملل متحد مقرر می‌دارد که در صورت بروز تعارض بین تعهدات اعضای سازمان ملل متحد ناشی از منشور و تعهدات آنها به‌موجب سایر موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، تعهدات اعضا به‌موجب منشور حاضر باید حاکم باشد.

در واقع ماده ۱۰۳ منشور، یک ماده حل تعارض است؛ یعنی برخلاف قواعد ماهوی، حکم قضیه‌ای را مستقیماً اعلام نمی‌کند، بلکه تنها اعلام می‌دارد که در فرض تعارض، کدام قواعد و مقررات حاکم خواهد شد. در این ماده، فرضیه مغایرت منشور ملل متحد با دیگر معاهدات، پذیرفته شده است. در حقیقت منشور ملل متحد با درج ماده ۱۰۳، اقدام به وضع نظام سلسله‌مراتبی قواعد در حوزه حقوق بین‌الملل کرده است (Rob, 2008: 398).

ماده ۱۰۳ را می‌توان از اساسی‌ترین مواد منشور ملل متحد در نظر گرفت. در حوزه شورای امنیت نیز این ماده برای نظام امنیت جمعی از اهمیت فراوانی برخوردار است. برای مثال تحریم‌های شورای امنیت بدون وجود این ماده و اولویت آنها بر موافقت‌نامه‌های بین‌المللی دیگر، بی‌اثر می‌شوند.

این ماده از حمایت گسترده‌ای برخوردار بوده و در میان دولت‌های عضو سازمان ملل متحد، دارای شأن و جایگاه ویژه‌ای است (Bernhard, 2002: 1293). همچنین در بسیاری از آرای دادگاه‌های ملی و محاکم بین‌المللی به آن استناد شده است، ضمن آنکه در برخی معاهدات بین‌المللی، گزارش کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره چندپارگی و نظر محققان به تأیید رسیده است. در پی پذیرش گسترده هنجار برتر سازمان ملل متحد، یکی از حقوقدانان بین‌المللی ادعا می‌کند که کل جامعه بین‌المللی، اصل مندرج در ماده ۱۰۳ را اصلی فراتر از حقوق معاهدات می‌داند و از آن به‌مثابه یک قاعده عرفی یاد می‌کند (Conforti, 2011: 189-190).

با وجود این، تأملی بر رویه قضایی و دکترین اخیر، متضمن تفسیر مترقیانه‌ای از ماده ۱۰۳ منشور است که به‌نوعی در اصطکاک با نظریه‌های قبلی است. درحالی‌که محاکم قضایی سراسر جهان، اهتمام خود را به‌کار بسته‌اند تا بین حقوق بشر و اولویت سازمان ملل متحد تعادل ایجاد کنند، دادگاه‌های اروپایی در راستای حمایت از حقوق بنیادین بشر در سلسله‌مراتب هنجاری نظام حقوقی اتحادیه اروپا، توجه خاصی را به این موضوع معطوف کرده‌اند.

هنگامی که بین تعهدات ناشی از ماده ۱۰۳ منشور و حقوق بنیادین اتحادیه اروپا تعارضی به‌وجود آید، به‌نظر می‌رسد دادگاه‌های اروپا در جهت حل این تعارض، سه نوع برداشت تفسیری کلی داشته و به‌تبع آن نیز، سه رویکرد قضایی «پیروی»، «جدایی» و «همسویی» را اتخاذ کرده‌اند. نوسان و تنوع در رویکردهای سه‌گانه یادشده، نه‌تنها بر حقوق افراد مربوط، بلکه بر انسجام حقوق بین‌الملل نیز تأثیر می‌گذارد.

بیشتر آرای قضایی اروپایی برگرفته از رویکرد «پیروی» هستند. ایفای همزمان تعهدات نظام‌های حقوقی متفاوت امکان‌پذیر نیست، از این‌رو در مواردی که حقوق بنیادین ناشی از قانون اساسی و تعهدات معاهداتی آنها در تعارض با قطعنامه‌های شورای امنیت باشد، آرای مربوطه با استناد به ماده ۱۰۳ منشور و در راستای تبعیت صرف از آن صادره شده‌اند. دومین رویکرد یعنی «جدایی» مبتنی بر استقلال نظام حقوقی مربوطه از نظام سازمان ملل متحد است که برخلاف رویکرد «پیروی» است و به‌نوعی مبتنی بر تفسیر مضیق از ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد است.

رویکرد سوم، «همسویی» است که توسط دیوان اروپایی حقوق بشر در قضایای نادا و الجدا توسعه یافت. به موجب این رویکرد دادگاه‌ها می‌توانند با استفاده از فنون تفسیر هنجارهای معاهده، بین مسئله برتری سازمان ملل متحد و حقوق بشر توازن ایجاد کنند. در این تحقیق ابتدا به تشریح اجمالی ماده ۱۰۳ منشور - البته تا آنجا که ارتباط مستقیم با اصل موضوع داشته باشد - پرداخته و پس از تبیین جایگاه آن در مقام قاعده حل تعارض، به حوزه شمول تعهدات ناشی از منشور اشاره می‌شود و تلاش شده است حیطة تعهدات ناشی از تصمیمات شورای امنیت در چارچوب منشور ملل متحد مورد مذاقه قرار گیرد و در پایان نیز هر یک از رویکردهای اتخاذ شده از سوی نهادهای ملی و منطقه‌ای با ذکر مهم‌ترین آرای قضایی صادره تشریح شود.

حیطه و گستره اولویت تعهدات منشور

ماده ۱۰۳ منشور مقرر می‌دارد: «در صورت تعارض میان تعهدات اعضای ملل متحد براساس این منشور و تعهدات آنها به موجب هر موافقت‌نامه بین‌المللی دیگر، تعهدات آنها براساس منشور اولویت خواهد داشت». شایان ذکر است که گروه مطالعاتی کمیسیون حقوق بین‌الملل از تنوع قواعد و مقررات ناشی از نظام سلسله‌مراتبی، به‌عنوان یکی از موجبات چندپارگی نظام حقوق بین‌الملل یاد کرده است. به اعتقاد گروه مذکور، سه مجموعه متوازی قواعد و تعهدات را می‌توان به‌عنوان قواعد و تعهداتی که در حقوق بین‌الملل معاصر برتری دارند، مطالعه کرد؛ الف) قواعد امره حقوق بین‌الملل عام (Jus Cogens)؛

ب) تعهدات عام‌الشمول (Erga Omnes)؛

ج) تعهدات ناشی از منشور ملل متحد (ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد).

همان‌گونه که توموشات گفته است «در این واقعیت شکی نیست که ماده ۱۰۳ بیان اولویت منشور است و این نکته مورد بحث نیست» (Rob, 2008: 398) اما دامنه اعمال این ماده هنوز هم چندان روشن نیست. تردیدی نیست که ماده ۱۰۳ منشور اولویت و برتری مفاد خود منشور را بر معاهدات و تعهدات قراردادی اعلام می‌کند. در نتیجه اگر محتوا، هدف و موضوع معاهده‌ای

با اصول و اهداف منشور مغایرت داشته باشد، در عدم اجرای آن معاهده تردید نباید داشت (عزیزی، ۱۳۹۲: ۱۰۱).

۱. اولویت قطعنامه‌های شورای امنیت؛ به مثابه تعهدات ناشی از منشور

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا اولویت و برتری مقررات منشور بر دیگر موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، به قطعنامه‌های شورای امنیت که به موجب فصل هفتم منشور صادر شده‌اند نیز تسری پیدا می‌کند و یا آیا این نتیجه‌گیری از ماده ۱۰۳ منشور قابل استخراج است یا خیر؟ گروهی از حقوقدانان با پذیرش اولویت مفاد قطعنامه‌های شورای امنیت بر دیگر تعهدات بین‌المللی دولت‌ها مخالف‌اند. قاضی رزک در نظریه انفرادی خود در قضیه لاکربی نوشته بود که ماده ۱۰۳ تنها به اولویت اصول، سیستم و نظام تفکیک قوای منشور بر دیگر معاهدات نظر داشته است و این اولویت شامل تصمیمات ارکان ملل متحد (از جمله قطعنامه‌های شورای امنیت، مجمع عمومی و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری) نمی‌شود.

برخی دیگر از حقوقدانان همچون باوت نیز معتقدند که مفاد ماده ۱۰۳ تا آنجا گسترش نخواهد یافت که به شورای امنیت اجازه دهد تا تصمیماتی مغایر تعهدات قراردادی دولت‌ها اتخاذ کند. باوت بر این اعتقاد است که برابر دانستن تصمیمات شورای امنیت با تعهدات قراردادی مندرج در منشور درست نیست، زیرا تصمیم شورا، یک تعهد قراردادی نیست. دولت‌ها متعهد به تبعیت از مفاد منشور هستند، اما تعهدی عام نسبت به تصمیمات شورای امنیت ندارند (Bowett, 1994: 92). وی سؤال می‌کند آیا باید قبول کرد که اعضا از قبل، هر نوع تصمیمی را که شورای امنیت اتخاذ کند، پذیرفته‌اند به نحوی که تصمیمات شورا از همان الزام خود منشور برخوردار باشد. به اعتقاد او اینکه دولت‌ها با پذیرش منشور، به شورا چک سفیدامضا داده‌اند که حقوق قانونی آنها را تغییر دهد، به جد محل تردید است.

اما گروهی دیگر از حقوقدانان معتقدند که تعهدات ناشی از منشور را می‌توان به دو گروه مستقیم و غیرمستقیم تقسیم کرد. آنها قطعنامه‌های شورای امنیت را به عنوان تعهدات غیرمستقیم منشور، در چارچوب ماده ۱۰۳ منشور بر دیگر تعهدات بین‌المللی دول عضو، برتر می‌دانند. (Bernhardt, 1994: 1120-1125) این گروه از حقوقدانان به این واقعیت اشاره دارند که در ماده ۱۰۳ منشور، نه از تعهدات منشور که از «تعهدات بر اساس این منشور» نام برده شده است. بنابراین برتری تعهدات ناشی از منشور علاوه بر تعهدات بلافصل منشور (مانند تعهدات ناظر بر حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و اصل منع توسل به زور) شامل تصمیمات الزام‌آور ارکان منشور از جمله تصمیمات و اقدامات قهری شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور نیز خواهد شد (Simma & Others, 2002: 1295).

کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز در گزارش فعالیت کمیسیون در سال ۲۰۱۱ که به مجمع

عمومی تقدیم کرده است، با تکیه بر رویه و نوشته‌های علمای حقوق، دامنه تعهدات مندرج در ماده ۱۰۳ نه تنها به خود تعهدات مندرج در منشور بلکه به تصمیمات الزام‌آور ارکان ملل متحد همچون شورای امنیت نیز قابل تسری می‌داند (ILC, 2011: 195). البته باید توجه داشت که ارکان مختلف ملل متحد نمی‌توانند به بهانه و استناد ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد، تصمیمات خارج از «حدود اختیار قانونی»^۱ را توجیه کنند و آنها را الزام‌آور جلوه دهند. اغلب پذیرفته شده است که «هرچند شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم از صلاح‌دید وسیعی برخوردار است، اما اختیارات نامحدود ندارد. منشور یک سند الزام‌آور حقوقی است و به هیچ رکنی آزادی و اختیارات کامل داده نشده است که هر اقدامی که می‌خواهد انجام دهد یا ندهد» (Simma & Others, 2002: 1299). بنابراین در صورتی که تصمیمات شورای امنیت آشکارا خارج از حدود اختیارات این رکن باشد، آن قطعنامه الزام‌آور نخواهد بود و طبیعتاً در صورت تعارض با دیگر تعهدات و موافقت‌نامه‌ها، از اولویت و برتری برخوردار نخواهد بود؛ اما در هر حال، تعیین تصمیمات خارج از حدود اختیارات ارکان ملل متحد به‌ویژه شورای امنیت به راحتی قابل تشخیص نیست و موضوعی بحث‌برانگیز است (عزیزی، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۱۰۳).

۲. رابطه قاعده حل تعارض منشور و قاعده آمره

ماده ۱۰۳ صرفاً متضمن اولویت تعهدات منشوری و از جمله تصمیمات شورای امنیت بر حقوق یا تعهدات معاهداتی متعارض است؛ چراکه این ماده به‌صراحت بر انطباق بین تعهدات منشوری و تعهدات طبق هر موافقت‌نامه بین‌المللی دیگر اشاره دارد. بنابراین استدلال فوق در جایی که دولت عضو بر حقوق خود طبق حقوق بین‌الملل عام تکیه دارد اعمال نخواهد شد (Bowett, 1994: 93). به‌عبارت دیگر مفهوم قاعده آمره به‌عنوان مفهومی مافوق حقوق بین‌الملل عرفی و معاهداتی عمل می‌کند. کمکی را که ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد می‌تواند به شورای امنیت در موارد تعارض بین یکی از تصمیماتش با یک تعهد مهم معاهداتی دیگر کند نمی‌توان به تعارض بین یک قطعنامه شورای امنیت با قواعد آمره تسری داد. بنابراین بدیهی است که سازمان ملل متحد و ارکان آن به‌عنوان حافظ حقوق اساسی جامعه بین‌المللی، خود نمی‌توانند به اتخاذ تصمیم یا اقدامی مبادرت کنند که با قواعد آمره در تعارض باشد. برای مثال در صورت تعارض بین مقررات تحریم‌های اقتصادی شورای امنیت و موازین حقوق بشر دوستانه بین‌المللی درباره حمایت از غیرنظامیان، نمی‌توان به واداشتن دولت‌های عضو به رعایت تصمیم‌های شورای امنیت به ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد استناد کرد. در واقع منظور این ماده، برتری حقوق ملل متحد بر حقوق قراردادی است و به هیچ‌وجه ارتباطی با آن دسته از تعهدات دولت‌ها که از حقوق بین‌الملل عام و به‌خصوص قواعد عام‌الشمول ناشی می‌شوند، پیدا نمی‌کند (ممتاز، ۱۳۷۸: ۱۱۳۷).

1. Ultra vires

به بیان دیگر، ارجحیت مقررات منشور و تعهدات ناشی از آن، آن گونه که در ماده ۱۰۳ منشور تصریح شده است، لزوماً به معنای این نیست که مقررات مزبور از ویژگی آمره برخوردارند. البته ممکن است برخی از مقررات آن از این ویژگی برخوردار باشند، اما تحقیقاً منشور همه مسائل اساسی و مهم جامعه بین‌المللی را در بر نمی‌گیرد. در نتیجه سلسله‌مراتب هنجاری ایجادشده از طریق ماده ۱۰۳ منشور، تحت‌الشعاع مفهوم قواعد آمره بین‌المللی قرار می‌گیرد. در صورت بروز تعارض بین مقررات و تعهدات منشوری طبق ماده ۱۰۳ منشور و قواعد آمره، بدیهی است که برتری و تقدم با قواعد آمره خواهد بود. بنابراین مسئله اصلاح و تجدید نظر در مقررات منشور طرح می‌شود؛ زیرا بنا بر تعریف پذیرفته شده از قواعد آمره و آثار حقوقی مطلق که دارا هستند، اگر ماده یا موادی از منشور در تعارض با آن قرار گیرد به ناگزیر بی‌اعتبار و فاقد اثر حقوقی خواهد شد و به‌منظور اصلاح در چارچوب مواد ۱۰۸ و ۱۰۹ منشور باید اقدام‌های مقتضی صورت گیرند (شریفی طراز کوهی، ۱۳۷۵: ۲۶۹-۲۶۷).

بنابراین تعهدات ناشی از ماده ۱۰۳ منشور، ماهیتی متفاوت با تعهدات آمره و عام‌الشمول دارد، زیرا تعهدات اخیر، ویژگی عام دارند و در نظام حقوق بین‌الملل عام برای همه دولت‌ها الزام‌آورند و دارای اثرند، اما تعهدات ناشی از ماده ۱۰۳ منشور، ناشی از یک معاهده چندجانبه بین‌المللی است و علی‌الاصول تنها برای دول عضو الزام می‌آفریند (Galicki, 2008: 49) مضاف بر آنکه خلاف قواعد آمره نمی‌توان توافق کرد و قواعد آمره قابل تغییر و تخلف نیستند، مگر آنکه به‌وسیله قاعده آمره دیگری با همان درجه اصلاح شوند اما ماده ۱۰۳ منشور را همچون هر معاهده دیگر می‌توان تغییر داد و اصلاح کرد.

۳. اثر حقوقی اولویت تعهدات ناشی از منشور

از آنجا که وفق ماده ۱۰۳ صرفاً بر اولویت منشور و تعهدات ناشی از آن نسبت به دیگر تعهدات تصریح شده است و به این موضوع که آیا معاهدات مغایر با منشور، از دیدگاه حقوقی باطل، قابل ابطال، معلق و یا غیرقابل اجرا هستند، هیچ اشاره‌ای نکرده است، برخی از نویسندگان با تلقی منشور به‌عنوان «قانون اساسی» از بطلان معاهدات یا تعهدات معارض با آن دفاع می‌کنند (Bernhardt, 2002: 1293).

اما گروهی دیگر از حقوقدانان معتقدند که از عبارت «اولویت داشتن» مفاهیمی همچون بطلان و ملغی‌الاثربودن و یا حتی تعلیق تعهدات استنباط نمی‌شود. تنها می‌توان گفت که دولت مجاز نیست تعهدی را اجرا کند که مغایر منشور است. بنابراین نباید معاهدات معارض را باطل دانست. در واقع، نظر غالب این است که تعهدات معارض با منشور به‌طور موقت به حالت تعلیق در می‌آیند، زیرا هدف ماده ۱۰۳ تضمین اجرای درست ضمانت‌اجراهای (مجازات‌های) متخذه توسط سازمان ملل متحد است، بنابراین نیازی به ابطال تعهدات معارض با منشور

نیست، زیرا کارایی ضمانت اجراها (مجازات‌ها) مستلزم این ابطال نیست. البته اگر معاهده با تعهدات بنیادین منشور معارض باشد در آن صورت بطلان معاهده اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، زیرا «آن تعهد در واقع در تعارض دائم با منشور است و اجرای آن منجر به نقض دائمی منشور خواهد شد» (بیگزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۴).

در نهایت، کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیر طرح «چندپارگی حقوق بین‌الملل» و در بررسی اعمال و اثر قواعد آمره و ماده ۱۰۳ منشور اعلام داشت «الف: قاعده‌ای که با یک قاعده آمره معارض باشد، به خودی خود باطل خواهد بود. ب: اگر قاعده‌ای با ماده ۱۰۳ منشور معارض باشد، در نتیجه آن تعارض و تا میزان آن تعارض، قابلیت اعمال خود را از دست می‌دهد».

رویه قضایی نهادهای ملی و منطقه‌ای در خصوص نظارت بر شورای امنیت

در این مبحث مرتبط‌ترین آرا در مورد مشروعیت یا عدم مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد در قالب سه رویکرد قضایی مختلف، دسته‌بندی و ارائه خواهند شد. اغلب قضیه‌های مربوط به تحریم‌های هدفمند به این نتیجه ختم می‌شوند که آیین ورود و خروج از لیست غیرشفاف است و افراد، گروه‌ها و نهادها به دادرسی عادلانه برای بررسی موضوع دسترسی ندارند. آرا حتی هنگامی که به شورای امنیت یا فقط به مقررات اجرایی اتحادیه اروپا اشاره دارند در هر قضیه، متفاوت‌اند. همان‌گونه که در رأی قضیه یاسین عبدالله کادی و دیگران علیه شورای اتحادیه اروپا دیده می‌شود، دادگاه بدوی اروپا (حالا دادگاه عمومی) در این زمینه کاملاً ثابت‌قدم نیست.

۱. رویکرد پیروی

موضوع اولویت سازمان ملل متحد در بسیاری از آرای قضایی اروپا انعکاس یافته است، حتی زمانی که هماهنگی با ماده ۱۰۳ موجب به خطر انداختن حقوق بنیادین بشر شد. دادگاه عمومی اتحادیه اروپا^۱ در قضایای کادی و یوسف، از این رویکرد استفاده کرد. در همین زمینه دادگاه با این استدلال که تصمیمات شورای امنیت بر حقوق اتحادیه اروپا، حتی حقوق بنیادین بشر، غالب است اظهار داشت که اختیار نظارت قضایی بر تعهدات ناشی از تصمیمات شورای امنیت را ندارد.^۲ لیکن چنانچه قواعد آمره نقض شوند، به‌طور استثنایی امکان نظارت قضایی وجود دارد. با این حال دادگاه‌های بدوی در دو قضیه فوق با نقض قواعد آمره مواجه نشدند و قاطعانه با استناد به ماده ۱۰۳ منشور به‌عنوان یک قاعده حل تعارض، دعوی خواهان‌ها را رد کردند که از آن به‌عنوان دکترین قاعده آمره نیز نام برده می‌شود.

۱. در سال ۲۰۰۸ میلادی نام دادگاه بدوی دادگستری اروپا به دادگاه عمومی اتحادیه اروپا تغییر یافت.

۲. Kadi, 2005: paras 221-231 & Yusuf, 2005: paras 277-282.

شایان ذکر است که در بعضی موارد دادگاه‌های منطقه‌ای از بررسی قضایی اقدامات ملی برای اجرای تصمیمات شورای امنیت براساس ماده ۴۱ منشور ملل متحد خودداری کرده‌اند. در این زمینه دو دیدگاه متفاوت مطرح است؛ دیدگاهی که اقدامات اجرایی را قابل انتساب به شورای امنیت دانسته و نه دولت‌های مربوطه و با این استدلال، صلاحیت خویش را برای رسیدگی به دعوی رد کرده است. درحالی‌که طرفداران دیدگاه دوم، اقدامات ملی مورد بحث را قابل انتساب به دولت‌های اجراکننده می‌دانند، لیکن بر این باورند که ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد هرگونه بررسی قضایی را براساس حقوق بین‌الملل یا حقوق داخلی در این زمینه استثنا کرده است.

دیوان اروپایی حقوق بشر در قضایای بهرامی و ساراماتی^۱ در مورد نقض‌های ادعایی حقوق بنیادین، از جمله حق حیات، حق آزادی و امنیت، حق جبران قضایی مؤثر ورود پیدا نکرد. دیوان در این زمینه اظهار داشت که شورای امنیت سازمان ملل با وجود تفویض اختیار مأموریت نظامی در کوزوو، قدرت نهایی و کنترل بر آن را داشته است. بنابراین، دیوان اروپایی حقوق بشر بدون آنکه به تعارض احتمالی بین تعهدات ناشی از ماده ۱۰۳ منشور و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بپردازد، مبادرت به انشای رأی نمود که این استدلال دیوان اروپایی حقوق بشر، از سوی برخی از حقوقدانان بین‌المللی به بوتۀ نقد گذاشته شد و نحوه انتساب رفتار به دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، اهمیت اساسی ماده ۱۰۳ منشور سازمان ملل متحد را هرچه بیشتر آشکار کرد.

دیوان به این نکته حیاتی توجه کرد که آیا فعل یا ترک فعل نیروهای نظامی ناتو، قابل انتساب به دولت‌های مربوطه هستند یا به سازمان ملل متحد؟ دادگاه نه تنها براساس حقوق بین‌الملل مربوط به مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی بلکه براساس قواعد تفویض اختیارات به‌عنوان بخشی از حقوق اداری سازمان‌های بین‌المللی اعلام کرد شورای امنیت به‌صورت قانونی اختیارات خویش را به نیروهای نظامی ناتو واگذار کرده است. در این خصوص دیوان خاطر نشان کرد: «از آنجا که شورای امنیت دارای اختیار و کنترل بوده است، بنابراین فقط دستورات عملیاتی تفویض شده بودند». دیوان اظهار عقیده کرد که شورای امنیت اختیارات و کنترل نهایی را در دست داشته و اعمال مذکور به سازمان ملل متحد قابل انتساب است. بنابراین دیوان رأی داد که در این مورد فاقد صلاحیت شخصی است.^۲

این رویه قضایی در قضیه‌های بریچ و دیگران و کالینیچ بیلبریا علیه بوسنی و هرزگوین نیز تأیید شد. خواهان‌ها نسبت به تصمیمات نماینده عالی اقامه دعوی کرده بودند. صلاحیت وی براساس قطعنامه ۱۱۴۴ (۱۹۹۷) شورای امنیت تأیید شده بود. به دنبال روش متخذه در قضیه بهرامی دیوان اعلام داشت که دعوی قابل استماع نیست. اما دیوان در قضیه گالیچ و بلاگووویچ

1. Behrami v. France/Saramati v. France, Germany and Norway, 2007.

2. Ibid. paras. 132-153.

علیه هلند^۱ که هر دو در دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق محکوم شده بودند و بر نقض حقوق خویش بر اساس آیین دادرسی اعتراض داشتند، برخورد نکرد.

مجلس اعیان انگلستان در رأی خود در قضیه الجدا^۲ اما به نتیجه مشابهی رسید. الجدا توسط نیروهای انگلیسی به‌عنوان نیروهای چندملیتی براساس قطعنامه^۳ ۱۵۴۶ (۲۰۰۴) در عراق بازداشت شد. اکثریت مجلس اعیان رأی دادند که شورای امنیت برخلاف وضعیتی که در مورد نیروهای نظامی ناتو وجود داشت اختیارات خویش را تفویض نکرده، اما بریتانیا را مجاز ساخته به کار کردهایی که خود توانایی انجام آن را ندارد اقدام کند. با اعمال ضابطه مواد پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل در زمینه مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی، مجلس اعیان نتیجه‌گیری کرد نیروهای بریتانیایی تحت فرماندهی و کنترل مؤثر شورای امنیت نبوده‌اند و بنابراین مجلس اعیان در این زمینه دارای صلاحیت رسیدگی است. به هر حال مجلس اعیان رأی داد قطعنامه‌های شورای امنیت براساس ماده^۴ ۱۰۳ منشور ملل متحد بر کنوانسیون حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برتری دارد و بنابراین دعوا را رد کرد.^۳

در قضیه احمد نیز دیوان عالی بریتانیا براساس اولویت تعهدات بین‌المللی بر معاهدات حقوق بشری به رسیدگی پرداخت و در نهایت اضافه کرد این مسئله بر قوانین داخلی و در نتیجه بر اقدامات اجرایی دولت بریتانیا از دیدگاه مقررات داخلی به‌تنهایی تأثیری نمی‌گذارد.^۴ در قضیه‌های A,K,M,Q,G دادگاه تجدیدنظر رأی داد که دارای صلاحیت بررسی قضایی اقدامات متخذه توسط دولت‌های اجراکننده در راستای تعهدات ایجادشده در راستای رژیم تحریم‌های قطعنامه^۵ ۱۲۶۷ است. دادگاه به رأی مجلس اعیان در قضیه الجدا نیز استناد کرد. این قضیه بعداً با قضیه در دیوان عالی مطرح شد که دادگاه با استناد به ماده^۶ ۱۰۳ منشور، به‌صراحت بر اولویت تعهدات ناشی از منشور ملل متحد نسبت به تعهدات ناشی از دیگر موافقت‌نامه‌های بین‌المللی حکم کرد.^۵

به‌طور خلاصه روش مشابهی توسط دادگاه عالی هلند در قضیه مادران سربرنیتس^۷ و دادگاه منطقه‌ای ایالات متحده در قضیه ساکس^۷ اتخاذ شد. این رأی توسط دیوان عالی ایالات متحده با آنکه متقبل بررسی جزئیات مربوط به حقوق بین‌الملل نشد، تأیید گردید.

همچنین در رأی ۱۴ نوامبر ۲۰۰۷ در قضیه نادا، دادگاه فدرال سوئیس با استناد به مواد ۲۵ و ۱۰۳ منشور ملل متحد نتیجه‌گیری کرده بود که تعهدات ناشی از منشور ملل متحد بر

1. Galic v. The Netherlands, 2009; Blagojevic v. The Netherlands, 2009.

2. Al-Jedda v. Secretary of State for Defence, 2007, UKHL.

3. Al-Jedda, paras. 23-36.

4. HM Treasury v. Mohammed Jahar Ahmed and others, 2010, para 57.

5. Hay v. HM Treasury and Secretary of State for Foreign and Commonwealth Affairs, 2009.

6. Mothers of Srebrenica v. the State of the Netherlands and the United Nations, 2012.

7. Bertram Sacks v. Office of Foreign Assets Control, US Department of Treasury, 2004.

قوانین داخلی و تعهدات ناشی از موافقت‌نامه‌های بین‌المللی چه با ماهیت دوجانبه و چه چندجانبه، برتری دارد. دادگاه فدرال این موضوع را نیز مدنظر قرار داده بود که براساس بند ۲ ماده ۲۴ و بند ۳ ماده ۱ منشور ملل متحد شورای امنیت در اجرای کارکردهایش کاملاً آزاد نیست و باید براساس اهداف و اصول منشور ملل متحد مانند تعهد به احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، اقدام کند. دادگاه فدرال سوییس اشاره کرد که دولت‌های عضو مجاز نیستند تا از اجرای تعهدات تحمیل‌شده بر این اساس که تصمیمات شورای امنیت به صورت ماهیتی هماهنگ با منشور ملل متحد نیستند خودداری کنند.^۱ دادگاه فدرال سوئیس با استناد به ماده ۱۹۰ قانون اساسی، فدراسیون سوئیس را به پیروی از معاهدات بین‌المللی مصوب دولت فدرال، حقوق بین‌الملل عرفی، اصول کلی حقوق و تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی که برای سوییس تعهدآورند، ملزم کرده است. دادگاه علاوه بر آن اشاره کرده است که نظام حقوقی سوئیس هیچ قاعده‌ای را برای حل و فصل تعارض ناشی از هنجارهای حقوق بین‌الملل و قواعد مربوطه حقوق بین‌الملل پیش‌بینی نکرده است. دادگاه اعلام داشت است که قواعد آمره باید محترم شمرده شوند و صلاحیت آن را دارد تا اقدامات اجرایی را که سبب نقض احتمالی قواعد آمره می‌شوند مورد بررسی قضایی قرار دهد.

دادگاه فدرال سوئیس، نقض هنجاری قواعد آمره را در این قضیه رد کرد، ولیکن به روشنی، موضوع بررسی نقض قواعد آمره را در اعمال تحریم‌های سازمان ملل متحد، به‌عنوان استثنایی از مقررات عمومی داخلی دادگاه‌های ملی و منطقه‌ای که هیچ صلاحیتی در آن ندارند، به رسمیت شناخت؛ هرچند اگر دادگاه‌های دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و میثاق حقوق مدنی و سیاسی بتوانند آن تحریم‌ها را به‌منظور حمایت از حقوق بنیادین برخی افراد یا سازمان‌ها بی‌اثر سازند، می‌تواند سبب به خطر افتادن اجرای هماهنگ تحریم‌های سازمان ملل متحد شود. همان‌گونه که ملاحظه شد دادگاه فدرال سوئیس در قضیه نادا رویه قضایی مبتنی بر رویکرد پیروی را توسعه داد که به‌موجب آن دادگاه‌های مذکور با استناد به ماده ۱۰۳ منشور و به اتفاق آرا بر اولویت قطعنامه‌های شورای امنیت، حتی در رابطه با معاهدات حقوق بشری، رأی خود را صادر کرد. در پی اعمال تفسیر موسع از ماده ۱۰۳ منشور، دادگاه‌های اروپایی توانستند با اِبتنای بر مقررات حقوق بشری مندرج در منشور، راه را برای کاهش خودکامگی قطعنامه شورای امنیت هموار کنند. بند ۲ ماده ۲۴ منشور مقرر می‌دارد که شورای امنیت در انجام وظایف قانونی خود، از جمله، به‌موجب فصل هفتم باید مطابق اهداف و اصول سازمان ملل عمل کند. در واقع، یکی از اهداف سازمان ملل متحد که در ماده ۳ مقرر شده است باید دستیابی به همکاری‌های بین‌المللی در پیشبرد و تشویق به رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد. در واقع، همان‌گونه که شعبه تجدید نظر دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در قضیه تادیچ

1. *Nada v. Switzerland*, 2012, para. 170.

اظهار داشت: نه متن و نه روح منشور، شورای امنیت را فراقانونی نمی‌پندارد. در خلال بحث در مواجهه با قطعنامه شورای امنیت و حقوق بنیادین، قاضی دیوان اروپایی حقوق بشر جورجیو مالیونونی در قضیه اخیر نادا تأکید کرد که «برای آنکه کسی استنباط کند که خود شورای امنیت هم باید حقوق بشر را رعایت کند، حتی زمانی که نقش حافظ صلح را ایفا می‌کند نیازی به نبوغ بسیار نیست»^۱.

در نتیجه انتظار بر این است که شورای امنیت باید از رفتاری که موجب نقض عناصر اصلی هنجارهای حقوق بشری موضوع بند ۳ ماده ۱ منشور را تشکیل می‌دهند دست برداشته و یا دست‌کم در هم‌گرایی نظام‌های حمایت از حقوق بشر همکاری کند. (De Wet, Nollkaemper: 2008) اعتبار این پیش‌بینی با ادعای دیوان بین‌المللی دادگستری همسوست. در این زمینه دیوان مقرر می‌دارد در جایی که یک دولت یا سازمان بین‌المللی، توقع مشروعی را ایجاد کرده است؛ یعنی می‌تواند با شیوه‌ای خاص عمل کند، متعهدند تا اجرای چنین توقعی را تحقق بخشد.^۲ این امر به سازمان ملل هم تعمیم یافته است.

در مجموع، درحالی‌که به‌نظر می‌رسد اتخاذ رویکرد «پیروی»، کمترین ضرر را برای انسجام حقوق بین‌الملل به همراه دارد، این رویکرد در پرتو حقوق بین‌الملل، متضمن دو نقیصه است. نخست آنکه تفسیر قضایی هنجارهای متعارض که از تبعیت صرف ناشی شده، بدون آنکه تعهدات قراردادی نظام‌های مختلف تطبیق داده شوند، به‌احتمال بسیار زیاد، همسو با حقوق بین‌الملل نیست و در تعارض با هنجارهای بین‌المللی است (ILC, 2011: para 37)؛ دوم آنکه، نادیده گرفتن نقش اساسی حقوق بنیادین بشر به این ادعا، مشروعیت بیشتری می‌بخشد که شورای امنیت در ایفای وظایف خویش در زمینه صلح و امنیت بین‌المللی از حقوق بشر غافل می‌شود. چنین رویکردی با به‌تصویر کشیدن ماده ۱۰۳ به‌عنوان ماده‌ای که در تضاد با حقوق بنیادین است، زمینه ایجاد این استدلال را برانگیخته که آثار اولویت هنجاری سازمان ملل متحد، از حیث مبانی اخلاقی و ارزش‌های نظام‌های حقوقی دیگر شایسته است که به چالش کشیده شود و چنین استدلالی در حمایت از حقوق بنیادین بشر توجیه‌پذیر به‌نظر می‌رسد.

۲. رویکرد جدایی

دیوان دادگستری اروپا در رأی تجدیدنظر خود در قضیه کادی در سال ۲۰۰۸ بر این نکته تأکید کرد که اتحادیه اروپا، مبتنی بر حکومت قانون است. همچنین دیوان یادآور شد که یک موافقت‌نامه بین‌المللی نمی‌تواند اختیارات اختصاص‌یافته توسط معاهداتی را تحت تأثیر قرار دهد که نظام حقوقی اروپایی، مستقل از نظام سازمان ملل از آن بهره‌مند شده و اینکه در نظام

1. ECtHR Nada, Concurring Opinion of Judge Malinverni, 15.

2. Nuclear Tests (Australia v. France), ICJ Reports (1974), para 267.

اروپایی، صلاحیت انحصاری به دادگاه اروپایی اعطا شده است و چنین صلاحیتی بخشی از شالوده‌های جامعه را تشکیل می‌دهد. دیوان دادگستری اروپا پس از بیان موارد مذکور، به بخش‌های مهم‌تر حکم خود پرداخت و اظهار داشت که صرفاً قصد داشته است مشروعیت اقدامات اتحادیه اروپا را در خصوص اجرای قطعنامه شورای امنیت مورد رسیدگی قضایی قرار دهد نه اینکه اقدامات شورای امنیت را بررسی کند. بررسی مشروعیت قطعنامه شورای امنیت بر عهده قوه قضاییه اروپا نیست، حتی اگر آن نظارت قضایی به بررسی مطابقت قطعنامه‌ای خاص با قواعد آمره محدود شده باشد.

با عنایت به استقلال سیستم تحریم‌های اتحادیه اروپا، دیوان دادگستری اروپایی نتیجه گرفت که اقدامات مغایر با حقوق بشر در جامعه قابل پذیرش نیست، زیرا تعهدات تحمیل شده از طریق یک موافقت‌نامه بین‌المللی مانند منشور سازمان ملل نمی‌تواند خدشه‌ای بر اصول قانون اساسی معاهدات اروپایی وارد کند (ECJ, 2008: paras 281-286).

در حالی که دیوان دادگستری اروپایی دست‌کم از ضرورت رعایت مسئولیت اصلی شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت بی‌اطلاع نبود، مصونیت قضایی کلی شورای امنیت در نظم حقوقی داخلی جامعه را رد کرد. در عوض دیوان نوعی از خودداری قضایی را که جنبه کیفی داشت مطرح کرد. به عبارت دیگر، به موجب نظام تحریم‌های سازمان ملل، مادامی که افراد یا نهادهای مربوطه فرصتی مناسب داشته باشند تا از طریق نظارت اداری - که جزئی از نظام حقوقی سازمان ملل را تشکیل می‌دهد - به مشکلاتشان رسیدگی شود، دیوان اروپایی به هیچ‌وجه نباید دخالت کند (ECJ, 2008: para 319). چنانچه نظام سازمان ملل این الزامات را رعایت نکند، دیوان دادگستری اروپا موظف است ضمن بررسی آن دسته از مقررات اتحادیه اروپا که در جهت اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت وضع شده‌اند، «در عمل نظارت قضایی کامل» را انجام دهد (ECJ, 2008: para 326).

دیوان دادگستری اروپا در نتیجه‌گیری خود با ابطال بخشی از مقررات اتحادیه اروپا که به سبب اثر بخشیدن به قطعنامه‌های مصوب شورای امنیت تحت فصل هفتم منشور سازمان ملل تصویب شده بود، نوعی نافرمانی را نمایان ساخت. همین مسئله در عبارت تقریباً مبهم «اساساً [یک] بررسی کامل» نیز اعمال می‌شود. از سوی دیگر، دیوان دادگستری اروپا با عنایت به موازین حقوق بین‌الملل، به صراحت از بررسی قضایی قطعنامه‌های شورای امنیت خودداری کرد. دیوان با استفاده از این رویکرد، انتقادهای وارد بر رأی دادگاه بدوی خود مبنی بر ضرورت شناسایی ماهیت قواعد آمره مربوط به تضمین‌های حقوق بشر را حذف کرد (Reinisch, 2009: 275). با وجود این، در انجام چنین امری دادگاه به جای اینکه بپذیرد به سبب به کار نگرفتن حقوق بین‌الملل مورد انتقاد قرار گرفته است، به چشم‌انداز حقوق صرف (منطقه‌ای) اروپا روی آورد (Palchetti, 2012: 383-386) و نظارت قضایی بر مقررۀ اتحادیه اروپا که در راستای اجرای

تصمیم شورای امنیت وضع شده است، بدون آنکه قطعنامه مربوطه نیز بررسی شود، تصنعی به نظر می‌رسد.

با توجه به چنین ضابطه محدودی، دادگاه‌های اتحادیه اروپا از امکان مشارکت در روند توسعه قواعد حقوق بین‌الملل در سازمان ملل محروم می‌شوند (Palchetti, 2012: 390). با اینکه دیوان دادگستری اروپا توضیح داد که منشور سازمان ملل نه الگوی خاصی را برای اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت تحمیل کرده و نه مانع هرگونه نظارت قضایی در مورد مشروعیت داخلی مقررات مورد بحث در پرتو آزادی‌های بنیادین شده است، اما در واقع دیوان به معضل دولت‌های عضو اتحادیه اروپا - که در عین حال عضو سازمان ملل هم هستند و به خطر عدم رعایت ماده ۲۵ منشور سازمان ملل تن در داده‌اند - به‌عنوان پیامدهای احتمالی رأی خویش نپرداخته است.

در خصوص قطعنامه‌های شورای امنیت مربوط به فهرست سیاه مظنونان (حامیان) تروریسم، قاضی زین در قضیه عبدالرازق احراز کرد از آنجا که دولت کانادا زمینه بازگشت خواهان به کانادا را با این استدلال که وی از سوی کمیته تحریم در فهرست مظنونان قرار گرفته، فراهم نکرده است، و مقررات مربوط به حقوق اساسی و آزادی‌های بنیادین و آزادی تغییر مکان مندرج در منشور کانادا^۱ را نقض کرده است. از این رو هرگز به موضوعی که دولت کانادا مطرح کرده بود نپرداخت، چراکه به‌زعم وی این دولت کانادا نبود که مانع بازگشت عبدالرازق به کانادا می‌شد، بلکه کمیته ۱۲۶۷ شورای امنیت (و بنابراین شورای امنیت) با ممانعت از تردد وی و انسداد دارایی او، به موجب قطعنامه ۱۸۲۲ مانع بازگشت وی شده بود.^۲

قاضی زین اظهار داشت در خصوص نحوه قرارگیری یا حذف از فهرست مذکور، هیچ‌گونه تشریفات قانونی مبتنی بر رعایت اصول عدالت فردی ترسیم نشده است تا به‌نوعی متضمن بی‌طرفی فرایند رسیدگی باشد. در واقع، همان‌گونه که گفتیم، روند شکلی این سیستم فی‌نفسه، چنین حقوقی را رعایت نمی‌کند. البته عدم اجازه دادگاه‌های داخلی به قوه مجریه جهت اثر بخشیدن به تصمیمات نهادهای بین‌المللی، نظام تحریم‌های هدفمند سازمان ملل را به‌طور چشمگیری تضعیف می‌کند و اقتدار اولیه و نهایی شورای امنیت در تضمین صلح و امنیت بین‌المللی و قدرت آن در ایجاد حقوق بین‌الملل را مورد تردید قرار می‌دهد. به‌نظر می‌رسد راهکار عملی در مواجهه با این چالش، آن است که دادگاه‌های داخلی قادر باشند به‌طور غیرمستقیم اجرایی شدن اقدامات مصرحه در قطعنامه‌های شورای امنیت را از حیث انطباق با هنجارهای برتر حقوق بین‌الملل و قواعد امره مورد مذاقه قرار دهند. برای مثال در خصوص تحریم‌های مربوط به

۱. منظور از منشور کانادا، منشور کانادایی حقوق و آزادی‌های بنیادین است که بخشی از قانون اساسی ۱۹۸۲ کانادا محسوب می‌شود.

2. Abdelrazik v Canada, 2009, para 3.

قطعه‌نامه‌های ۱۲۶۷ و ۱۳۷۳ شورای امنیت، دادگاه‌ها می‌توانند پافشاری کنند که به موجب مقدمه و بند ۳ ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد، اعمال تحریم‌ها می‌بایستی با رعایت تضمینات حقوق بشری صورت پذیرد. همچنین در قطعه‌نامه ۱۴۵۶ شورای امنیت تأکید شده است دولت‌ها باید تضمین کنند هرگونه اقدامی در جهت مبارزه با تروریسم باید مطابق با تعهدات آنها در حقوق بین‌الملل به‌ویژه حقوق بشر، پناهندگی و حقوق بشردوستانه باشد.

رویکرد دیوان دادگستری اتحادیه اروپا در مقابل نظام سازمان ملل تا حد زیادی بر پایه این حقیقت استوار است که چارچوب قانونی ایجادشده توسط معاهده جامعه اروپایی نظام حقوقی کاملاً مستقلی بوده و تابع قواعد برتر حقوق بین‌الملل نیست، چراکه در این قضیه، قانون برگرفته از منشور سازمان ملل است. در نتیجه، دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، حقوق اولیه اتحادیه اروپا را به‌عنوان قانون برتر قلمرو خود تلقی کرد. در سلسله‌مراتب هنجارهای داخلی اتحادیه اروپا، حقوق سازمان ملل متحد با هرگونه موافقت‌نامه بین‌المللی دیگر برابر است و حقوق اتحادیه اروپا بر آن تقدم دارد (Lavranos, 2009: 122).

هنگام بررسی دقیق نظم حقوقی اتحادیه اروپا، با توجه به افق حقوق بین‌الملل باید مختصات رژیم اتحادیه اروپا در خصوص رابطه پیچیده با نظام‌های حقوقی دولت‌های عضو را شناسایی کرد (Besson, 2009: pp. 237-264). به موجب اصل برتری و اصل اثر مستقیم توسعه‌یافته توسط دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، حقوق اتحادیه اروپا، نه تنها بر دولت‌های عضو، بلکه بر اشخاص حقوقی و حقیقی نیز تأثیر می‌گذارد. از این‌رو، اتحادیه اروپا در راستای حفظ ارتباط با دولت‌های عضو و نظام حقوقی خویش، وظیفه خاص غربال کردن هنجارها و تعهدات ناشی از رژیم‌های دیگر را بر عهده دارد، تا آنها را با موازین مقرر در حقوق اتحادیه اروپا انطباق دهد و آن دسته از قطعه‌نامه‌های شورای امنیت را که به‌نظر می‌رسد مغایر با حقوق بنیادین نظام‌های داخلی دولت‌های عضو اتحادیه اروپاست، تفکیک کند. با وجود این رأی تجدیدنظر دیوان دادگستری اروپا در قضیه کادی در سال ۲۰۰۸ با مخالفت نظام حقوقی اتحادیه اروپا همراه شد و پس از صدور رأی تجدیدنظر، کمیسیون اتحادیه اروپا به موجب مصوبه ۲۹ نوامبر ۲۰۰۸ دوباره نام کادی را در فهرست تحریم‌های اتحادیه قرار داد.

در سال ۲۰۱۰ دیوان عمومی دادگستری اروپا با تفسیر رأی کادی، مصوبه ۲۹ نوامبر کمیسیون را ابطال و اظهار کرد که وظیفه دیوان، نظارت قضایی کامل و قوی نسبت به قانونی بودن اقدامات اتحادیه است و از آنجا که ادله و اطلاعات موردنظر برای کادی مهیا نشده و با توجه به اینکه خلاصه ادله کمیته تحریم‌های شورای امنیت بسیار مبهم است، حق کادی به داشتن حمایت قضایی مؤثر نقض شده است.

متعاقب آن نیز کمیسیون، شورای اتحادیه و بریتانیا از رأی دیوان عمومی دادگستری اروپا، درخواست تجدیدنظر کردند. شعبه تجدیدنظر دیوان عمومی دادگستری اتحادیه اروپا در رأی

۱۸ ژوئیه ۲۰۱۳ با رد درخواست تجدیدنظر کمیسیون اتحادیه اروپا در این قضیه اعلام کرد اتحادیه نمی‌تواند بدون داشتن ادله‌ای که همکاری آقای یاسین یوسف کادی را در فعالیت‌های تروریستی اثبات کند، تدابیر محدودکننده علیه او وضع کند.

از منظر حقوق بین‌الملل، چالش ماده ۱۰۳ که براساس کثرت‌گرایی شدید اتحادیه اروپا به‌وجود آمده است و نظام‌های حقوقی مترصد آن‌اند که با استناد به قوانین حقوق داخلی خویش، از ایفای تعهدات سازمان ملل متحد رهایی یابند، ممکن است مرزهای مشروعیت را از بین ببرد. در نتیجه، رویکرد جدایی می‌تواند سبب تقویت این فرض شود که حقوق بین‌الملل، غیر حقوق یا شبه‌حقوق تلقی شده و نظامی بی‌قاعده است که اصول آن غیرقابل اجرا و بدون محتواست (Shany, 2005: 912). در واقع، با چنین دیدگاهی در عمل ماده ۱۰۳ منشور به چالش کشیده می‌شود و جایگاه ویژه منشور ملل متحد و اولویت آن بر سایر موافقت‌نامه‌های بین‌الملل به‌نوعی رو به افول گذاشته است، از این‌رو به‌نظر می‌رسد ادعای آلن روزاز، قاضی دیوان دادگستری اتحادیه اروپا مبنی بر اینکه حقوق بین‌الملل، پویا نیست، می‌تواند مبالغه‌آمیز و اغراق نباشد (Rosas, 2011: 227).

۳. رویکرد همسویی

در رأی بسفروس شعبه عالی دیوان دادگستری اروپا تأکید کرد قانونی که براساس آن طرف متعهدی که قدرت حاکمه خویش را به سازمانی بین‌المللی انتقال می‌دهد، وفق کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، نمی‌تواند با چنین ترفندی از تعهدات خود شانه خالی کند، و مسئولیت آن دولت به‌جای خویش باقی است. (پاورقی) از این‌رو، اساساً دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نمی‌توانند با این ادعا که وفق ماده ۲۵ منشور ملل متحد، ملزم به اجرای تصمیم شورای امنیت هستند، از ایفای الزامات حقوق بشری خویش استنکاف ورزند. بدیهی است که استقلال تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در حوزه کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و اصل نسبی بودن تعهدات ناشی از معاهدات بین‌المللی، نمی‌تواند استنکاف از ایفای تعهدات حقوق بشری آنها را موجه جلوه دهد. با وجود این، هر دولت عضو به موجب کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، تنها در خصوص آن دسته از تعهدات معاهده‌ای مسئول است که پس از لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون مذکور، به مورد اجرا گذاشته شده باشد (ECHR, 2005, para 154). بدین معنا که نظارت قضایی در چارچوب کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مفید فایده نخواهد بود، اگر مشابه این مورد، دولتی قبل از ملحق شدن به آن کنوانسیون به منشور سازمان ملل پیوسته باشد (تقدم زمانی عضویت در منشور بر عضویت در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر).

از منظر دیوان، اقدام دولت که مطابق با تعهدات قانونی ناشی از منابع خارجی، مانند منشور سازمان ملل به‌عمل می‌آید، توجیه‌پذیر است، مادامی که سازمان بین‌المللی مربوط از حقوق

بنیادین، در خصوص تضمین‌های ماهوی ارائه‌شده و سازوکارهای کنترلی آیین رسیدگی آنها، به‌گونه‌ای که حداقل معادل آنچه در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مقرر شده است، مورد توجه قرار گرفته باشد. چنین فرضی تنها در صورتی می‌تواند رد شود که در شرایط خاصی، حمایت از حقوق کنوانسیون اروپایی آشکارا نقض شود. فقط در چنین موردی است که نقش کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به‌عنوان سند اساسی نظم عمومی اروپا در زمینه حقوق بشر می‌تواند از اهمیت بیشتری برخوردار شود (ECHR, 200: paras 155-156).

اگرچه تضمین‌های پیشنهادشده در مکانیزم تحریم‌های سازمان ملل با تضمین‌های مقرر در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر فاصله بسیار زیادی دارند، اما دیوان اروپایی حقوق بشر هیچ نقضی را مشاهده نکرد. توضیح این نتیجه در این واقعیت نهفته است که دادگاه زاویه دید خود را نسبت به جامعه اروپا (اتحادیه اروپا) محدود ساخته است. اگرچه دادگاه پذیرفت که مقررات (جامعه اروپایی) که علیه آن اقامه دعوا شده، برگرفته از قطعنامه شورای امنیت و به موجب فصل هفتم منشور سازمان ملل است، و اینکه موضوع اخیر مربوط به تفسیر مقررات بوده است، اما به این نتیجه رسید که قطعنامه شورای امنیت نمی‌توانسته مبنای حقوقی توقیف هواپیما تلقی شود، زیرا بخشی از حقوق داخلی ایرلند را تشکیل نمی‌داد (ECHR, 2005: para 145).

در نهایت، همکاری حساس بین دو سازمان بین‌المللی وجود دارد، یکی از آنها به‌عنوان سازمان مرجع (جامعه اروپایی / اتحادیه اروپا) انجام وظیفه می‌کند که به حد کفایت منطبق با حکومت قانون است و دیگری نقش بازیگر واقعی را در وضع موجود ارائه می‌دهد (سازمان ملل) که برای آن هیچ آزمونی اعمال نمی‌شود. دادگاه نه به این پرسش پاسخ داد که آیا قطعنامه سازمان ملل برای ارزیابی حقوق فردی در جامعه اروپایی (که به‌جای دولت‌های عضو سازمان ملل اقدام می‌کند) مرزی تعیین کرده و نه مقررات جامعه اروپایی را در مورد حمایت از حقوق بشر بررسی کرده است.

با الهام از این رأی، الجدا موضوع بازداشت دائم خود را در پرتو بند ۱ ماده ۵ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و قطعنامه ۱۵۴۶ (۲۰۰۴) شورای امنیت، نزد دیوان اروپایی حقوق بشر مطرح کرد. دیوان نیز در رأی خویش، ضمن اشاره به اهمیت و جایگاه موضوع حقوق بشر - که در اصول و اهداف منشور سازمان ملل انعکاس یافته است - با استفاده از روش تفسیری هماهنگ اظهار داشت که هنگام تفسیر قطعنامه‌های شورای امنیت باید فرض بر آن باشد که شورای امنیت قصد ندارد برای تحمیل هرگونه تعهد به دولت‌های عضو، موجب نقض اصول بنیادین حقوق بشر شود (ECtHR, Al-Jedda: para 102). در واقع، شورای امنیت در قطعنامه‌های خود تأکید کرده است که در راستای حفظ ثبات و امنیت حقوقی، و جلوگیری از تزلزل روابط حقوقی بین‌المللی بر طبق حقوق بین‌الملل عمل می‌کند. این موضوع به‌طور تلویحی، معاهدات حقوق بشر را نیز در برمی‌گیرد، چراکه حقوق بشر، بخشی از حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود.

شایان ذکر است درحالی که هر دو رویکرد قبلی، نمونه‌هایی از تفسیر مضیق تعارض قاعده را ارائه می‌دهند، استدلال دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه الجدا اصلاحیه‌ای را درباره اینکه چگونه ابزارهای مناسب تفسیر معاهده زمینه را برای دستیابی به نتیجه‌ای هماهنگ‌تر و سازنده‌تر از نتیجه تصمیم‌گیری مجلس اعیان در خصوص عدم اعمال کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به سبب اولویت منشور فراهم می‌کنند، ارائه می‌دهد.

پس از فراهم کردن زمینه درباره رژیم سازگار، دیوان اروپایی حقوق بشر استدلال کرد که قطعنامه ۱۵۴۶ با لحن صریح و روشن، دولت‌ها را ملزم نکرده است که در تعارض تعهدات آنها با حقوق بین‌الملل بشر اقدامات خاصی را به عمل آورند. در نتیجه دادگاه مزبور اظهار داشت بنابراین باید تفسیری را انتخاب کرد که بیشترین هماهنگی را با الزامات مقرر در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر داشته تا از هرگونه تعارضی با تعهدات اجتناب شود (ECtHR, Al-Jedda: para 76). بدین‌سان، دیوان اروپایی حقوق بشر با ملاحظه اینکه قطعنامه ۱۵۴۶ در خصوص موضوع تعهد به توقیف از ابهام برخوردار است؛ به انشای حکم خویش مبادرت ورزید. درحالی که در خصوص حمایت از توقیف در متن قطعنامه ۱۵۴۶ دلایلی می‌توانست وجود داشته باشد، دیوان اروپایی حقوق بشر با تکیه بر گزارش‌های سازمان ملل ملاحظه کرد که بازداشت افراد حتی با استناد به قطعنامه‌های شورای امنیت نمی‌بایست نافی تعهدات حقوق بشری آن دولت‌ها تلقی شود.

در مجموع، دیوان اروپایی حقوق بشر پس از مذاقه بر زوایای مختلف اولویت هنجاری منشور و تبیین این موضوع که ماده ۱۰۳ منشور در این قضیه برای موضوع بازداشت، تعهداتی را ایجاد نکرده و بدون آنکه هنجار عمودی حقوق بین‌الملل را تضعیف کند، به حقوق قراردادی خویش ترتیب اثر داده است.

با در نظر گرفتن رویه قضایی اخیر دیوان اروپایی حقوق بشر به نظر می‌رسد که رویکرد هماهنگی به کاررفته در قضیه الجدا، حاکی از واکنش تصادفی نسبت به وضعیت‌هایی نیست که کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در مواجهه با تعهدات شورای امنیت اتخاذ کرده است. در ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۲، دادگاه استراسبورگ در حکمی که برای نادا صادر نمود تصریح کرد:

زمانی که تعدادی اسناد به ظاهر متناقض به‌طور هم‌زمان قابل اجرا هستند، رویه قضایی بین‌المللی و افکار علمی در تلاش‌اند تا آنها را به‌گونه‌ای تفسیر کنند که آثار آنها را هماهنگ کرده و از هرگونه اختلاف بین آنها اجتناب ورزند. بنابراین دو تعهد واگرا و غیرهمسو باید به‌گونه‌ای هماهنگ شوند که تأثیرات آنها کاملاً مطابق با قانون موجود باشد (ECtHR, 2012: para 170).

زمانی که دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه نادا آمادگی خود را جهت پیگیری تطابق هم‌زمان حقوق بنیادین و تعهدات شورای امنیت اعلام کرد، واقعیات مربوط به قضیه نادا متمایز از قضیه الجدا بود، به‌ویژه آنکه وضعیت نادا ناشی از عبارات مصرحه در قطعنامه ۱۳۹۰ (۲۰۰۲) شورای امنیت مبنی بر الزام انسداد دارایی‌ها و ممنوعیت تردد آقای نادا بود. قرار دادن نام آقای

نادا در فهرست طالبان و ارتباط دادن وی به فعالیت‌های جدی تروریستی، وضعیتی را به وجود آورد که با وضعیت موجود در قضیه الجدا کاملاً متفاوت بود، اما شباهت‌هایی با قضیه کادی داشت. در این زمینه دیوان اروپایی حقوق بشر احراز کرد که برخلاف وضعیت موجود در قضیه الجدا، قطعنامه ۱۳۹۰ (۲۰۰۲) به صراحت دولت‌ها را ملزم کرده تا از ورود یا خروج افرادی که در فهرست سازمان ملل قرار دارند، در قلمرو سرزمینشان جلوگیری کنند. در نتیجه فرض مطروحه در قضیه الجدا، با توجه به لحن روشن و صریح مقرر در بند ۷ قطعنامه ۱۲۶۷ (۱۹۹۹) مبنی بر الزام به انجام اقدامات قابل اجرا در صورت مواجهه با نقض حقوق بشر، شورای امنیت در قضیه نادا حتی با صراحت بیشتری، هرگونه تعهدات بین‌المللی دیگر را که ممکن است با قطعنامه مغایر باشد، رد کرد (ECtHR, 2012: para 172).

اگرچه دیوان اروپایی حقوق بشر تأیید کرد که قطعنامه ۱۳۹۰ شورای امنیت با لحن صریح و روشن، دولت سوئیس را ملزم کرده تا اقداماتی را به عمل آورد که ممکن است موجب نقض حقوق بشر شود، اما دریافت که عملاً منشور به دولت‌های عضو سازمان ملل اجازه انتخاب را می‌دهد تا در میان گزینه‌های احتمالی چنین قطعنامه‌هایی، یکی را در نظام حقوقی داخلی خود بگنجانند (ECtHR, 2012: para 176).

پس از توجه به استدلال دیوان دادگستری اتحادیه اروپا در قضیه کادی به‌ویژه در مورد آزادی عمل دادگاه‌های داخلی در انتخاب وسایل اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت، دیوان اروپایی حقوق بشر با شناسایی فضاهایی در عبارات قطعنامه ۱۳۹۰ شورای امنیت که منطبق با حقوق بنیادین بشر است، دوباره رویه ابهام‌کلامی را در پیش گرفت (Milanovic: 2012). در این راستا دیوان اروپایی حقوق بشر اظهار داشت که کلماتی از جمله «جای مناسب» و «ضروری» که در متن قطعنامه ۱۳۹۰ به کار رفته است، برای مقامات ملی انعطاف‌پذیری خاصی را به همراه دارد که هنگام اجرای قطعنامه به آن لطمه وارد می‌کند. در حمایت از این استدلال، دیوان اروپایی حقوق بشر، بیانیه پارلمان سوئیس خطاب به شورای امنیت سازمان ملل را مطمح نظر قرار داد که تحریم‌های وضع‌شده علیه افراد به موجب قطعنامه‌های ضدتروریسم بدون محدودیت زمانی اعمال نمی‌شود. در این زمینه، دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه نادا به این نتیجه رسید که سوئیس در اجرای قطعنامه‌های الزام‌آور مربوط به شورای امنیت از آزادی عمل محدود اما واقعی بهره‌مند بوده است (ECtHR, 2012: paras 178-180). از این نظر، دیوان اروپایی حقوق بشر، نه اولویت ماده ۱۰۳ منشور سازمان ملل را به چالش کشید و نه حقوق بنیادین بشر را قربانی کرد.

یافته‌های شایان توجه دیوان اروپایی حقوق بشر ناشی از قطعنامه‌های مبهم شورای امنیت در قضیه الجدا و اخیراً هم در قضیه نادا زنگ خطری برای شورای امنیت است مبنی بر اینکه احتمالاً انتظار می‌رود که در زبان قطعنامه‌های شورای امنیت دقت بیشتری به عمل آید، به‌خصوص، هنگامی که مسائل حقوق بشر مطرح است.

به‌طور کلی، برداشت‌های دیوان اروپایی حقوق بشر در قضایای الجدا و نادا، ناشی از تفسیر موسع تعارض هنجار بوده و متضمن نمونه‌های ارزشمندی است دربارهٔ اینکه چگونه یکپارچگی حقوق بین‌الملل می‌تواند خارج از محدودیت‌ها هنگام مواجهه با دو تعهد علی‌الظاهر متعارض حفظ شود. دیوان اروپایی حقوق بشر، با تکیه بر سیاق و یکپارچگی نظام‌مند، قواعد مختلف نظام‌های قراردادی را در پرتو حمایت کمانه‌ای به‌صورت غایی تفسیر کرد (ILC, 2011: 417). ماهیت عرفی اصل یکپارچگی نظام‌مند مندرج در جزء «ج» بند ۳ ماده ۳۱ کنوانسیون وین دربارهٔ حقوق معاهدات بر این نکته اصرار می‌ورزد که در موارد تفسیر معاهده، همراه با متن باید تمامی قواعد مربوط به حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین اعضا مطمح نظر قرار گیرد.

باید در نظر داشت که معنای قواعد، آنچنان روی سنگ حکاکی نشده است که هیچ تغییری نتوان به آن داد، بلکه نقوش هر قاعده در گذر زمان، نیاز به تفسیر دارد و همین پویایی در تفسیر است که به ایجاد آنچه جامعهٔ بین‌المللی محتاج آن است، کمک می‌کند و از رهگذر آن، دامنه و شمول قاعده، گاه گسترده می‌شود و گاه محدودیت‌هایی می‌یابد، رویهٔ قضایی شکل می‌گیرد و تکامل پیدا می‌کند. تفسیر «پویا» یا «تکاملی» یکی از ابزارهایی است که با کمک آن می‌توان به پویایی در تفسیر، جامعهٔ عمل پوشاند (حبیبی مجنده و کامیار راد، ۱۳۹۷: ۶۸).

در پرتو همین قواعد عام تفسیر است که گفته می‌شود دیوان اروپایی حقوق بشر می‌تواند مفاد کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را با توجه به نیازها و ضرورت‌های زمان اجرای آن تفسیر کند. به‌عبارت دیگر، اینکه این کنوانسیون توجه به رویه و توافق‌های بعدی دولت‌ها و هر قاعدهٔ مرتبط حقوق بین‌الملل را به‌عنوان ابزار تفسیر شناخته است، بهترین دلیل است برای توجیه اینکه کنوانسیون، پایبندی مطلق به مفاهیم زمان انعقاد معاهده را در نظر نداشته و تفسیر پویا براساس تحولات آتی را نیز پذیرفته است.

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، سندی است که مفاهیم مندرج در آن، پیوسته در حال تغییر و تکامل است. بنابراین دیوان به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهد در مواجهه با مسائل و موضوع‌های روز، برداشتی را از مقررات آن ارائه کند که شش دهه پیش مورد قبول متعاهدین بوده است (محبی و سماوی، ۱۳۹۷: ۹).

از آنجا که کمیسیون اروپایی حقوق بشر سابق و دیوان اروپایی حقوق بشر معتقدند که کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، یک سند زنده است، باید در پرتو شرایط روز جامعه تفسیر شود (سادات اخوی و پارسانیا، ۱۳۹۲: ۱۲۹). در همین زمینه دیوان اروپایی حقوق بشر، نه‌تنها به قطعنامه‌های شورای امنیت به‌عنوان قانون قابل اعمال در قضایای حاضر اشاره کرد، بلکه دیگر منابع الهام‌بخش رویهٔ قضایی ملی، گزارش‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل و سایر اسناد غیرالزام‌آور را نیز به‌کار برد (ECtHR, Al-Jedda: paras 42-58 & ECtHR: Nada, paras 65-101). با اینکه نتیجهٔ قضایای الجدا و نادا صرفاً براساس قانون قابل اجرا بود، اشاره به سایر منابع

غیرالزام آور و تفسیر موسع ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد حکایت از آن دارد که استدلال دیوان اروپایی حقوق بشر در قضایای الجدا و نادا نه تنها برای طرفین دعوا و رویه قضایی دیوان قانع کننده است، بلکه در چارچوب منافع جامعه بین‌المللی نیز نافذ می‌نماید.

نتیجه‌گیری

با آنکه ممکن است فرض شود که قطعنامه‌های مورد بحث شورای امنیت مرتبط با قضایای الجدا و نادا، متضمن عبارات نسبتاً بدون ابهامی‌اند، دیوان اروپایی حقوق بشر همواره درصدد یافتن مجالی برای اعمال رویکرد هماهنگی است. دیوان اروپایی حقوق بشر به قاعده‌ای دست یافت مبنی بر اینکه تنها زمانی قطعنامه مربوطه شورای امنیت را به کار می‌بندد که عبارات به وضوح تعریف شود و دادگاه بررسی کند که آیا قطعنامه شورای امنیت حقوق بنیادین بشر را تحت‌الشعاع قرار داده است یا خیر. تا آن زمان، دیوان اروپایی حقوق بشر می‌تواند وفق مفاد قطعنامه‌های شورای امنیت عمل کند، به نظر می‌رسد که در وهله اول بتوان همگام با قطعنامه‌های شورای امنیت، حقوق قراردادی را نیز حفظ کرد.

با عنایت به روش تفسیر متکامل و پویای معاهده در قضایای الجدا و نادا، ممکن است این رویکرد مطرح شود که دیوان اروپایی حقوق بشر، قادر نیست تمامی تعارضات احتمالی با قطعنامه‌های شورای امنیت را به‌خصوص در قطعنامه‌هایی که دارای عبارات آشکار و صریحی هستند، حل و فصل کند. اگرچه چنین مبنایی می‌تواند برای قضایای مطروحه در دادگاه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای قابل اعمال باشد، دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه نادا اظهار داشت که دادگاه‌های داخلی باید وسایلی را که به وسیله آنها به قطعنامه شورای امنیت ترتیب اثر می‌دهند، انتخاب کنند. در این خصوص، مشاهدات جوست پاولین ممکن است یادآور این باشد که اگر سازش بین دو هنجار امکان‌پذیر نباشد، بدین معناست که فرض [برخلاف تعارض هنجاری] پایان می‌پذیرد (Pauwelyn, 2003: 242). این امر محدودیت‌هایی را در خصوص اجتناب از ایفای تعهدات متعارض بین قواعد مختلف نظام‌ها، به‌ویژه در خصوص دادگاه‌های داخلی ایجاد می‌کند. با این حال، حتی در وضعیت‌های دشوار، روش تفسیر معاهده برای کاهش میزان تضاد و تقابل بین نظام‌های حقوقی مفید فایده هستند. این امر همچنان می‌تواند مفید واقع شود، هنگامی که یکپارچگی حقوق بین‌الملل مورد بحث قرار گیرد.

در خصوص وضعیت‌های دشواری که ناشی از عبارات واضح قطعنامه‌های شورای امنیت و مباینت آنها با حقوق بنیادین سایر نظام‌های حقوقی، آندره نولکاامپر اظهار می‌دارد با شناسایی معیاری برای توصیف اصل برتری که به همگرایی بین نظام‌های حقوقی بین‌المللی و داخلی منجر شود، می‌توان با حقوق بشر تعادل برقرار کرد. این معیار رعایت قواعد حقوق بنیادین بشر به موجب حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی است (Nollkaemper, 2010: 76). با توجه به اینکه حقوق بنیادین داخلی بیشتر کشورها برگرفته از حقوق بنیادین بین‌المللی یا مشابه آن است،

دادگاه‌های داخلی از طریق همسانی و هماهنگی معاهده می‌توانند به نتیجه‌ی مشابهی در خصوص حمایت از حقوق بنیادین دست یابند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب

۱. بیگزاده، ابراهیم (۱۳۸۹)، *حقوق سازمان‌های بین‌المللی*، ج اول، تهران: مجد.

ب) مقالات

۲. حبیبی مجنده، محمد؛ کامیار راد، ساناز (۱۳۹۷)، «قاعده‌سازی در دیوان بین‌المللی دادگستری از مجرای تفسیر پویا»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۸۵.
۳. سادات اخوی، علی؛ نفیسه پارسانیا (۱۳۹۲)، «قواعد تفسیر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در پرتو رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۴۹.
۴. شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۷۵)، «قواعد آمره و نظم حقوقی بین‌المللی»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۵. عزیزی، ستار (۱۳۹۲)، «جایگاه ماده ۱۰۳ منشور در حقوق بین‌الملل عام»، *نشریه فقه و حقوق اسلامی*، ش هفتم.
۶. محبی، محسن؛ اسماعیل سماوی (۱۳۹۷)، «نقش رویه دیوان اروپایی حقوق بشر در تفسیر پویای معاهدات حقوق بشری»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۸۵.
۷. ممتاز، جمشید (۱۳۷۸)، «انطباق تحریم‌های شورای امنیت با حقوق بشردوستانه بین‌المللی»، *ترجمه مهرداد رضائیان، مجله سیاست خارجی*، ش ۴.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Beigzadeh, Ebrahim (2010), *The Law of International Organizations*, 1st ed, Tehran: Majd ([In Persian](#)).
2. Pauwelyn, Joost (2003), *Conflict of Norms in Public International Law: How WTO Law Relates to other Rules of International Law*, CUP.
3. Sharifi Taraz Koochi, Hossein (1996), *Jus Cogens and the International Legal Order*, Tehran: Foreign Affairs Press ([In Persian](#)).
4. Simma, Bruno and Others (2002), *The Charter of the United Nation*, Oxford University Press, Second Edition.

B) Articles

5. Azizi, Satar (2013), "Standpoint of Article 103 of the United Nations Charter in General International Law", *Contemporary Legal Studies*, No 7 ([In Persian](#)).
6. Bernhard, Rudolf (2002), "Article 103" in Bruno Simma et al (eds), *The Charter of the United Nations: A Commentary*, 2nd ed, OUP.
7. Besson, Samantha (2009), "European Legal Pluralism after Kadi", 5 *ECLR*.
8. Bowett, Derek (1994), "The Impact of Security Council Decisions on Dispute Settlement Procedures", *The European Journal of International Law*, Volume 5.
9. Conforti, Benedetto (2011), "Consistency among Treaty Obligations" in Enzo Cannizzaro (ed), *The Law of Treaties Beyond the Vienna Convention*, OUP.
10. De Wet, Erika and Nollkaemper, André (2008), "Review of the Security Council Decisions by National Courts", 45 *German YB Intl Law*.
11. De Wet, Erika and Vidmar, Jure (2012), *Hierarchy in International Law: The Place of Human Rights*, OUP.
12. Galicki, Zdzislaw (2008), "Hierarchy in International Law within the Context of its Fragmentation", in Isabelle Buffard, James Crawford, Alain Pellet, Stefan Wittich (eds), *International Law between Universalism and Fragmentation*, Martinus Nijhoff Publisher.
13. Habibi Majandeh, Mohammad and Kamyar Raad, Sanaz (2018), "Law-Making by the International Court of Justice through Dynamic Interpretation", *International Law Review*, No 58 ([In Persian](#)).
14. Lavranos, Nikolas (2009), "Revisiting Article 307 EC: The Untouchable Core of Fundamental European Constitutional Values and Principles" in Filippo Fontanelli, Giuseppe Martinico and Paolo Carrozza (eds), *Shaping the Rule of Law Through Dialogue*, Europa Law Publishing.
15. Mohebi, Mohsen and Samavi, Esmaeil (2018), "The Contribution of Precedent of the European Court of Human Rights in Dynamic Interpretation of Human Rights Treaties", *International Law Review*, No 58 ([In Persian](#)).
16. Momtaz, Jamshid (1999), "La compatibilité des sanctions économiques du Conseil de sécurité avec le droit international humanitaire", Rezaeian, Mehrdad, *The Journal of Foreign Policy*, No 52 ([In Persian](#)).
17. Nollkaemper, Adré (2010), "Rethinking the Supremacy of International Law", *Zeitschrift für öffentliches Recht* 65.
18. Palchetti, P. (2012), "Judicial Review of the International Validity of UN Security Council Resolutions by the European Court of Justice", in: E. Cannizzaro, P. Palchetti, R. A. Wessel (eds.), *International Law as Law of the European Union*, Martinus Nijhoff Publishers, Leiden.
19. Reinisch, August (2009), "Should Judges second-Guess the UN security Council?", *International Organizations Law Review* 6, Martinus Nijhoff Publishers.
20. Rob, McLaughlin (2008), "The Legal Regime Applicable to Use of Lethal Force When Operating under a United Nations Security Council Chapter VII Mandate Authorizing All Necessary Means", *Journal of Conflict & Security Law*, Vol. 12, No. 3.

21. Rosas, Allan (2011), "The Death of International Law?" *20 Finnish Year Book International Law*.
22. Sadat Akhavi, Seyyed Ali and Parsaniya, Nafiseh (2013), "The Rules of Interpretation of European Convention on Human Rights in Light of the European Court of Human Rights' Judicial Precedent", *International Law Review*, No 49 (In Persian).
23. Shany, Yuval (2005), "Toward a General Margin of Appreciation Doctrine in International Law?", *16 EJIL*.

C) Online Source

24. Milanovic, Marko (2012), "European Court Decides *Nada v Switzerland*", <<https://www.ejiltalk.org/european-court-decides-nada-v-switzerland/>>. (last visited: June 7, 2020)